

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

در طلب دنیا معتدل باشید و حرص نزنید زیرا به هر کس هر چه قسمت اوست می رسد
شرح فارسی شهاب الاحیاء ص ۳۰

- آیات نور**

وقتی منطق نباشد، خرافات می آید

حجت الاسلام والمسلمین قرائتی در تفسیر آیات ۱۸ و ۱۹ سوره «یس» درباره فال بد، فال گیری و ... با این مضمون که: «کفار به انبیا گفتند: ما حضور شما را به فال بد گرفته ایم. وجود شما شوم است و مایه بدبختی ما و اگر از حرف تان دست برندارید قطعاً شما را طرد خواهیم کرد و از طرف ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسید. انبیا در پاسخ گفتند: شومی شما از خود شماس‌ت، آیا اگر پند داده شدید باید فال بد بزنید؟ بلکه شما قومی اسراف کارید.» نکاتی را مطرح کرده اند که می خوانید:

۱- در برابر هر سخن انحرافی باید پاسخی روشن عرضه کرد.
۲- فال گیری و فال زدن، از آداب و رسوم جاهلی است.
۳- کسی که منطق ندارد به خرافات متوسّل می شود.
۴- کفّار که در برابر منطق و روش پیامبران منطقی ندارند، پس از تکذیب، دست به تهدید می زنند.
۵- یکی از جلوه‌های اسراف، سرکشی و طغیان است.
۶- ریشه بدبختی هاطغیان و اسراف است، نه ایمان به خدا و پیامبران.
تفسیر نور

- فتو ترانه**



- حکایت**

نصیحت سفیه

تعدادی میمون در کوهستانی زندگی می کردند. یک شب هوا خیلی سرد شد. میمون ها به دنبال راهی می گشتند تا خود را گرم نگه دارند. ناگهان چشم شان به کرم شب تابى افتاد که در آن جا بود و روشنایی کرم را با آتش اشتباه گرفتند. مقداری چوب جمع کردند و بر روی کرم شب تاب ریختند و شروع به دمیدن در چوب ها کردند تا آتش بگردد. پرنده ای که از روی درخت شاهد ماجرا بود به میمون ها گفت: «خودتان را آذیت نکنید. این فقط یک کرم شب تاب است. آتشی در وجودش ندارد تا هیزم ها را شعله ور کند.» میمون ها به حرف پرنده توجهی نکردند و به کار خود ادامه دادند.

مرد رهگذری از آن جا می گذشت و نصیحت پرنده را شنید. به پرنده گفت: «نصیحت این ها فایده ای ندارد. نه می فهمند و نه قصدی برای فهمیدن حرف های تو دارند. بی جهت خود را به زحمت نینداز! نصیحت کردن میمون ها مانند کار کسی است که شمشیر خود را بر سنگی می کوبد تا تیزی اش را امتحان کند، در حالی که سنگ بر اثر آهن تیز نمی شکند. این تلاش تو مانند کسی است که شکر هایش را در آب پنهان می کند. نتیجه ای نخواهی گرفت.» پرنده نصیحت های مرد رهگذر را نادیده گرفت و از درخت پایین رفت تا از نزدیک با میمون ها صحبت کند. اما آن ها با عصبانیت پرنده را گرفته و کشتند.

- بریده کتاب**

جنس عشق!

خوشبختی نامه ای نیست که یک روز، نامه رسانی، زنگ در خانه ات را بزند و آن را به دست های منتظر تو بسپارد. خوشبختی، ساختن عروسک کوچکی است از یک تکه خمیر نرم شکل پذیر... به همین سادگی، به خدا به همین سادگی اما یاد‌ت باشد که جنس آن خمیر باید از عشق و ایمان باشد نه هیچ چیز دیگر... خوشبختی را در چنان هاله ای از رمز و راز، لوازم و شرایط، اصول و قوانین پیچیده ادراک ناپذیر فرو نبریم که خود نیز در مانده در شناختنش شویم...

برگرفته از کتاب **به‌همین سادگی**، اثر اندر ابراهیمی

- فتونکته**



- اندک صبر**

درخت پاییزی

آرام شده‌ام...

مثل درختی در پاییز،

وقتی تمام برگ‌هایش را

باد برده باشد

رضا کاظمی



شینهورا- برداشت محصول قارچ به روش کاشت گلخانه‌ای، چین

- دور دنیا**

رستوران دار نیکو کار



مردی که در ۴ سالگی متوقف شده



یک کودک از او نگهداری می کند و احتمالا تا آخر عمرش هم در همین وضعیت باقی می ماند. این مرد ۸۰ سانی متر قد دارد و پزشکان تا کنون درمانی برای این بیماری مشکوک پیدا نکرده اند.

دیدن تاثیر لحظه ای دارو



- از شما**

همه باهم، در کنار هم

بوی پیاز داغ و آش تمام آپارتمان پنج طبقه فرهنگ را فرا گرفته بود. اهالی آپارتمان که هیچ، عابران پیاده کوچه و خیابان هم آن را استشمام می کردند. توی راه پله ایستاده بودم، علی آقا و خانمش که همسایه روبه روی ما بودند از بیرون آمدند و با تعجب گفتند: «آقا مجتبی، مگه خانومت و بچه ها رفتن سفر که آش پشت پا درست کردی؟»
برای شهادت ولی نعمتمون حضرت (رضاع) ندری بزون راه انداختی که از زائرها پذیرایی کنی؟!
با شنیدن نام «ولی نعمتمون» بغض عجیبی گلویم را گرفت و در جوابش گفتم: «بله، شهرمون مهمان داره، باید آماده پذیرایی باشیم.»

علی آقا گفت: «اگر از ما هم کمکی برمیاد بگو، خدمت به زائر مخصوص یک نفر نیست، وظیفه همه است.»
مریم خانم فکری کرد و گفت: «هوا خیلی سرده و زائران مسیری طولانی رو طی می کنن. همه ما هم معمولا بافتن دستکش و شال گردن رو بلدیم. بهتره دستکش و کلاه و شال گردن هم بیافیم و به عنوان ندری پخش کنیم.»

مریم خانم و بقیه همسایه های ۱۵ واحد، بافتن را شروع کردند. ظهر بود که بافتنی ها و دیگ آش آماده شده بود. همه همسایه ها به استقبال زائران رفتند.

مهدی سردمی

مخاطبان گرامی، شما هم می توانید مطالبیان را در تلگرام به شماره ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ بفرستید

- قاب ایران**

لیسار، طبیعت زیبا در فصل سرما

طبیعت استان گیلان به دلیل فاصله دریای خزر تا کوهستان، دارای مناظر منحصر به فردی است. تصویری که مشاهده می کنید شالیزارهای برنج شهر لیسار را در راه تهران-رشت- آستارا نشان می دهد. لیسار در ۱۵ کیلومتری شهر تالش و ۴۷۰ کیلومتری تهران است. شهر لیسار می تواند مقصد خوبی برای سفر شما باشد. فاصله ۳ کیلومتری تا ساحل دریا، قلعه تاریخی سلسال، ویلاقات سوباتان، شالیزارهای زیبای برنج و دریاچه نکور با لایه ای نازک از یخ در فصل سرما، همه و همه می توانند لحظات خوشی را برای شما بسازند.

عکس و متن: امین جوشش



ذکر روز شنبه

صدمرتبه

ریاست العالمین

تلگراف- جمع کردن شیشه های شکسته ساختمانی بر اثر انفجار بمب در کابل، افغانستان



- خودمونی**

یک لقمه نان حلال

«ببرین جا باز می کنه»، «همین دونه آخر شه و از این جنس دیگه نداریم»، «از این برای خانواده هم بردم راضی بودن» را همه شنیدیم، اما باید مثل من شائستان بزند تا توی بازاری که همه دنبال سود خودشان هستند، با فروشنده‌ای چنین دیالوگی برقرار کنید:

+«قیمت این کیف چنده؟»

-«۲۸ تومن. ولی از من می‌شنوین اینو نبرین، ظاهرش خوبه اما جنسش به‌درد نمی‌خوره. یه مدل کیف دیگه داریم که خیلی بهتره»

+«قیمت اون چنده؟»

-«۱۸ تومن!»

اگر مشتری این فروشگاه نبودم، قطعاً فکر می‌کردم باید ریگی به کفش فروشنده باشد اما آقا و خانم «میم» زوج دوست‌داشتنی صاحب مغازه، شریف‌تر از این حرف‌ها هستند. قبل‌تر هم توی همین مغازه یک شال خیلی شنگ دلم را برده‌بود، رنگ و مدل و قیمتش کاملاً مناسب بود اما به‌انداز‌های که دلم می‌خواست ضخیم نبود. از آن شال فقط یکی مانده‌بود و داشتم وسوسه می‌شدم همان را بخرم که خانم مهربان فروشنده با خیرخواهی گفت: «عجله نکن. چند هفته دیگه از این شال، جنس ضخیم‌ترش رو میاریم. شاید باورتان نشود اما حتی خودشان یک‌بار، یکی از دوستانم را از خرید منصرف کردند. مغازه پر است از خنزریزنرهای دوست‌داشتنی که دخترها عاشقشان هستند. یک انگشتر بدل که اتفاقاً قیمتش کم هم نبود، چشم دوستم را گرفت. داشت به من می‌گفت که خیلی ارزش‌خوشش آمده ولی می‌داند بعد از چند روز دلش را می‌زند و انگشتر را دیگر دستش نمی‌کند. فروشنده گفت: نخرش! چرا بیخودی پولت رو خرج می‌کنی؟». ما هاج و واج مانده‌بودیم که اگر این کاسبی ونان حلال درآوردن است، پس کاری که بقیه می‌کنند، اسمش چیست؟

الهه‌توانا



بازی در خرابه های دیروز، به امید فردای بهتر

- پاسخ مسابقه این کیه؟**

گرمی‌کەر اهنگ‌های خوبی‌بود!

سلام.
شخصیت مسابقه شماره ۵۸ «این کیه؟» آقای «هومن سیدی» کارگردان، فیلم نامه‌نویس و بازیگر سینما و تئاتر و تلویزیون کشورمون بود. همان‌طور که گفته بودیم ایشون به خاطر بازی در سریال «عاشقانه» که در شبکه خانگی پخش شد، دوباره مطرح شدو با نقش پیمان در این سریال خوش درخشید. دلیل انتخاب چهره این هنرمند هم اتفاقی بود که در روزهای اخیر رخ داد و با انتشار عکسی از فرزندش، ایشون اعلام کرد که مدتی است ازدواج کرده و چون دنبال حاشیه نیست عکسی از همسر و فرزندش تا حالا منتشر نکرده.

با این که خیلی راهنمایی کرده بودیم ولی فقط ۲۲۳ نفر پاسخ درست رو فرستاده بودن و توی پیامک‌ها چندین بار نام مهرباب قاسم خانی رو هم دیدیم که نمی‌دونیم چه ربطی به هم دارند! برنده این مسابقه آقای «بیژن کچرانلویی» ۵۲ ساله و دارای شغل آزاد از مشهد هستن که از اون علامت گرمیم گوشه چشم کاریکاتور، تونسنتن به جواب صحیح برسن. این مخاطب خوب ما از اولین شماره‌ها توی این مسابقه شرکت کردن که سرانجام قرعه به نامشون افتاد و برنده شدن. بهشون تبریک می‌گیم و چهارشنبه همین هفته با مسابقه بعدی، عکس و کاریکاتورشون رو می‌تونید همین‌جا ببینید. ضمن این که کاریکاتور کامل مسابقه هم بعد از پایان ایام شهادت چاپ خواهد شد. خوش باشید.

- سخن بزرگان**

فردریک شوین

ایپاکرموس

لاکوردخ

* از زیر بار وظیفه فرار کردن زرتنگی نیست، دزدی است.

* بروی زمین چیزی بزرگ‌تر از انسان نیست و در انسان چیزی بزرگ‌تر از فکر او.

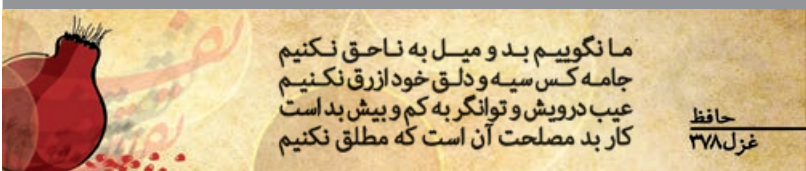
* دوستان یکرنگی دارم که شب و روز خود را با آنان می‌گذرانم و سیر نمی‌شوم، این دوستان کتاب‌های من هستند.

برگرفته از کتاب «سخن بزرگان» اثر حسین رحمت‌نژاد



ZENDEGI-SALAM

شماره ۱۹۶۸۶



ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

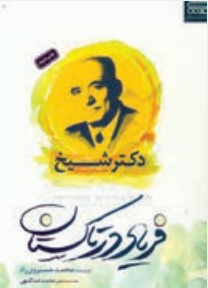
حافظ
غزل۳۷۸



نشال جنوگر افی- نگاه روباهی سرمان ده به دوربین عکاس، ایسلند

- زندگی بزرگان**

کارنامه‌آخر فرزند دکتر



جاوید فرزند دکتر شیخ، پزشک خیرخواه و حادثی که به واسطه کارهای خیرش مشهور و محبوب است، درساره روزهای بستری شدن پدر در بیمارستان که باز هم توام با درس های زندگی بود، خاطره ای را این چنین نقل کرده است: توی بیمارستان بستری بود. حال خوبی نداشت. من به عنوان همراه کنار تختش بودم. ساعت دوازده شب بود. گفت: «جاوید! یک پارچه تمیز بردار و صورتم را پاک کن.» یک پارچه تمیز را مرطوب کردم و صورتش را دستمال کشیدم. وقتی که تمیز شد، صورتم را بردم نزدیک صورتش و پیشانی اش را بوسیدم. دکتر گفت: «این بوسه تو به من چسبید، پسرم!» گفتم: «من که خیلی وقت است صورت شما را می بوسم. دست تان را هم می بوسم.» گفت: «این با وقت های دیگر فرق دارد. تو الان پیشانی پدری را بوسیدی که نه حال و روز خوبی دارد و نه توی جیب هایش پولی هست و نه کس دیگری ایستاده تا بوسیدن تو را ببیند. این بوسه بی چشمداشت، خیلی می ازی‌د!»

بغض گلویم را گرفته بود. حس می کردم پدر در این شرایط هم دارد به من چیزهایی را یاد می دهد تا توی زندگی ام منظر باشد. دستم را گرفت و گفت: «حالا که چنین بوسه ای از پیشانی ام گرفته ای، من هم می خواهم به تو یک چیز گران قیمت که پای آن یک عمر تجربه است بگویم و یادت بدهم...» گفتم: «به گوشم پدر، بفرمایین!»

دکتر گفت: «جاوید جان! یادت هست وقت هایی که کارنامه ات را می گرفتی چقدر دلواپسی و نگرانی داشتی؟» گفتم: «بله پدر، روز گرفتن کارنامه هایم حسابی دلشوره داشتم.» دکتر ادامه داد: «بدان که در تمام عمر ما یک کارنامه بیشتر بهمان نمی دهند. آن هم روزهای آخر عمر. این دلواپسی می تواند این همه دلشوره هایی که تا حالا برای کارنامه های درسی ات داشته ای جدی تر باشد. یادت باشد باباجان! این کارنامه با همه کارنامه ها فرق دارد. تکلیفت را برای تمام یک زندگی بی پایان در آن دنیا روشن می کند. هرچه را می توانی در زمینه این که آن کارنامه ات کارنامه خوبی باشد تلاش کن...» وی ادامه داد: «من الان در چنین وضعیتی هستم. هر لحظه ممکن است کارنامه ام را بدهند دستم. از تو می خواهم در تمامی روزهای زندگی ات طوری زندگی کنی که هر لحظه این کارنامه را به دستت دادند، نیاز به وقتی برای جبران گذشته نداشته باشی و همه چیز روبه راه باشد... می فهمی بابا؟»

می دانستم چشم هایم خیس شده ولی نمی توانستم دستم را از توی دست دکتر دربرآورم و جلوی اشک هایم را بگیرم. دکتر ادامه داد: «و نکته آخر... جاوید! به خدا قرض بده... در وقتش خدا چند برابر به تو پس می دهد باباجان! من این را توی زندگی‌ت بارها تجربه کرده‌ام...»

برگرفته از کتاب «فریاد در ناکستان»، خاطرات زندگی دکتر شیخ. اثر

محمد خسروی‌راد

- ماوشما**

شماره پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹

* ممنون که هر پنج شنبه فتوشعر انتظار دارین. اچرون تو با آقا.
* شما که در ستون «یادش به خیر» گفتی کلاه ها یو می داد جلوی دهنش، با مسواک نمی زدی یا مامانت سال به سال اون رو نمی شست!

* در پخش درمان میخچه گفتید با لیمو خمیر درست کنیم. چه چوری اون وقت!؟

* زلزله قابل پیش بینی نیست ولی محبت و همبستگی ایرانی صد در صد قابل پیش بینی است. چه در زلزله بم یا لاهیجان، طیس، کرمانشاه، آذربایجان، سیستان و خراسان. خسته نباشی ایرانی مهربان، کرمانشاه ما با توپییم.

* پرونده تصویر جهانگردان خارجی از ایران قدیم جالب بود، ولی تکراری نبود؟

* بشتن نیم دقیقه ای خیلی خویه. هر روز چایش کنین.

* چرا این همه پاسخ مسابقه چی شده رو می نویسین؟ سه تا که از همه بهتره رو انتخاب کنین و بس!

* خفن استریپ خیلی لوس شده. همه اش شده بازی با حروف. حرف های الفبا رو تغییر می‌دن واسمش رو گذاشتین مسابقه!
* آق کمال. دمت گرم که خیلی خوب توضیح دادی نباید سرخود بریم مناطق زلزله زده و کار رو باید به کارداران سپرد. کاش سلب‌ریتی ها هم به نهاده‌ها اطمینان می‌کردن و خودشون دست به کار نمی‌شدن.

* وقتی همه تصور کنن آدمی محکم و قوی هستی، حتی اگه بشکنی، باز هم روت نمی شه خم شی. بازم خودت رو استوار نشون می‌دی.

* همسر عزیزم فاطمه جان به خاطر این همه فداکاری و تحمل مشکلات زندگی مشترک مان سپاهگزارم. علیرضا